



هنوز هم برای بچه‌ها پیام صوتی می‌فرستند؛ مثلاً می‌گویند درس‌هایشان را بخوانند. واقعاً همین پیام‌ها کلی به بچه‌ها انرژی می‌دهد. طرح دیگرمان توزیع کارت نان است. خانواده‌هایی هستند که حتی توانایی خرید نان را هم ندارند. ما کارت نان را که توزیع می‌کنیم، ماجراهای عجیبی می‌بینیم. یک روز قتیتم خانه مادری که یک دختر روزه‌اولی داشت. نشسته بودند توی حیاط و مادر به آسمان نگاه می‌کرد. ما قتیتم و آن بسته غذایی را که دادیم دست مادر، گفت می‌خواستم برای اولین افطار دخترم، یک سفره خوب بچینم که دیدم چیزی در خانه نداریم.»

د به‌ماشینم سنگ می‌زدند

کمک کردن همیشه هم با قلب و عاطفه و دوست داشتن و... سروکار ندارد. گاهی به قول عابدی باید روحیه خوبی داشته باشی. دیدن بعضی صحنه‌ها و واکنش برخی به‌ظاهر مستمندان، باعث می‌شود که قید کمک کردن را بزنی؛ «یک‌بار ماشین مرا سنگ زدند و پنجر کردند. خب ما حساسیت زیادی داریم که اقلام مان به اهلیش برسد و شناسایی دقیق باشد. افرادی بودند که به‌ظاهر نیاز به کمک داشتند ولی بعد فهمیدیم که نیازمند واقعی نیستند و به همین خاطر از آن‌ها سنگ خوردیم. خانه من در آزادشهر است و تقریباً همیشه با ماشینم آنجا هستم. امروز صبح هم آنجا بودم. به‌راحتی می‌توانستم به مدارس بالای شهر بروم ولی الان در مدارس مهدی آباد و عباس آباد، ورزش تدریس می‌کنم.»

اهداف مؤسسه بهار مهر بانی حال آن قدر وسعت پیدا کرده که می‌خواهند دیگر هیچ دانش‌آموزی نباشد که به‌خاطر فقر از تحصیل محروم شود؛ به‌خصوص دخترهایی که در مناطق حاشیه‌شهر به‌خاطر فقر، به‌سرعت ترک تحصیل می‌کنند و به خانه بخت فرستاده می‌شوند. عابدی می‌گوید: «برخی آدم‌های موفق، بیشتر حس و حال بچه‌های مناطق محروم را درک می‌کنند.» و ادامه می‌دهد: «من خانمی را می‌شناسم که یتیم بوده و پدرش در کودکی ترکش کرده است. همان زمان خانم خیری پیدا می‌شود و او را کمک می‌کند و حالا مدیرعامل یک کارخانه است. خود ایشان در حال حاضر چند دختر یتیم را تحت پوشش قرار داده، حتی برایشان معلم خصوصی می‌گیرد و کلی کار دیگر برایشان انجام می‌دهد. ما با خانواده‌های دختران مناطق محروم صحبت می‌کنیم که شما اگر یک هزار تومان خرج مدرسه این دختر کردید، دیگر نگذارید به مدرسه برود؛ ما همه هزینه را تقبل می‌کنیم. خانم خودم هم همان‌جا معلم است و کمک زیادی به من می‌کند.»

د مادر زنگ زد و گفت پسر من حالا سر سفره با من غذای می‌خورد و تنها نیستم

و پایان صحبت‌های ما به خاطره مادر و پسری می‌گذرد که پسر خانواده با کمک آقای عابدی از داخل کارگاه‌های ساختمانی زاهدان به آغوش خانواده اش برگشته است و به مدرسه می‌رود؛ «مادری را می‌شناختم که سه تا بچه داشت. بچه یازده ساله اش توی زاهدان کار می‌کرد. این بچه، ماهی ۳۰۰ هزار تومان به مادرش کمک می‌کرد؛ البته این پول کم و زیاد هم می‌شد. ما این موضوع را در گروه اعلام کردیم و گفتیم ۳۵ نفر اگر هر کدام فقط نقری ۱۰ هزار تومان کمک کند، می‌شود ۳۵۰ هزار تومان؛ البته به این شرط که دیگر پسرش از زاهدان برگردد و سر کار نرود و پول مدرسه رفتنش را هم بدهیم. صبحی که رسیدمش، خودم رفتم دنبالش. ساعت ۵ صبح بود. رفتم دنبالش و آوردمش خانه. چند روز بعد مادرش زنگ زد که خیلی خوشحالم. پسر من حالا با ما سر سفره است و کلی دعايتان می‌کند. خب، من و باقی اعضای گروه به‌جز این دعا‌های خیر، دیگر چه می‌خواهیم از خدا؟»

د عکس دانش‌آموزان محروم در قایم در آلمان

عابدی از تیم شناسایی اش می‌گوید و از حساسیتی که برای پیدا کردن خانواده‌های واقعاً نیازمند به خرج می‌دهند: «ما یک تیم اجرایی داریم که می‌روند شناسایی خانه‌هایی که مثلاً پیرزنی تنها زندگی می‌کند و خانه‌ای که سقفش خراب است. می‌رویم و سقف خانه را ایزوگام می‌کنیم و باقی تعمیراتش را انجام می‌دهیم. طرح دیگر ما آوردن پزشکانی است که بچه‌ها را ویزیت کنند. می‌دانید که برای ثبت‌نام بچه‌ها در کلاس اول، باید برگه سلامت داشته باشید و حداقل باید ۱۲،۱۰ هزار تومان هزینه کنید. خیلی از خانواده‌ها توانایی پرداخت این هزینه را ندارند. برای همین چند وقت پیش خانم دکتر از آمریکا آمده بود و این کار را به‌صورت رایگان انجام داد.» حالا که فصل زمستان نزدیک است، عابدی از طرح‌هایی می‌گوید که خانه‌های خانواده‌های نیازمند را گرم کرده است؛ «ما پارسال ۴۰ دستگاه بخاری توزیع کردیم. خانه‌هایی را سرکشی می‌کردیم که زغال می‌ریختند توی استانبولی و شب را با آن در آن سرما به صبح می‌رساندند.» و بعد از شکرای خیرش می‌گوید. از آن‌هایی که بدون هیچ چون و چرایی کمک می‌کنند؛ «مدیر یکی از کارخانه‌ها ماهی هزار تا یک می‌دهد. یک کارخانه دیگر تا زنگ می‌زنیم، کمکمان می‌کنند. از این گروه هزار نفری ما حدود ۲۰۰ نفر خارج از کشور زندگی می‌کنند. از جمله خانمی بود که ۲۴ دست لباس ورزشی از آلمان فرستاد و به بچه‌ها دادیم. لباس‌های ورزشی را اهدا کردیم به همان بچه‌هایی که با شلوار گردی می‌آمدند توی زنگ ورزش. بعد که بچه‌ها لباس‌ها را پوشیدند، عکسی گرفتیم و فرستادم برای همان خانم. ایشان هم همین